

«شیخ اشراق و شعر او»

دکتر قاسم انصاری

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

چکیده مقاله:

در این نوشته کوشش شده است مختصری از سفرهای علمی شیخ اشراق و مناظره او با علمای حلب و کیفیت شهادت وی و زندگی پراز درد ورنج او و عقیده‌اش درباره پوشاک و خوراک بیان شود و پس از اشاره‌ای کوتاه به اشعار فارسی او بخش مهمی از اشعار عربی باقی‌مانده و دعا و مناجات وی نقل و ترجمه گردد و نظراً درباره زبان عارفانه و صوفیانه آورده شود.

کلیدواژه:

شیخ شهاب‌الدین سهروردی، مراغه، اصفهان، دیاربکر، حلب، فقیه قزوینی، زی شعر فارسی، شعر عربی، زبان صوفیانه.

پرتال جامع علوم انسانی

پیشگفتار

شیخ شهاب‌الدین یحیی سهروردی بین سالهای ۵۴۵-۵۴۹ هـ در سهرورد (سرخاب گرد) زنجان متولد شد، خانواده او به علم و دین شهره بودند، دوران کودکی و نوجوانی را در زادگاه خود به حفظ قرآن کریم و تحصیل مقدمات گذراند، به تیزهوشی و قدرت حافظه مشهور بود، در مراغه به محضر مجدالدین گیلی رسید و با امام فخرالدین رازی (فت ۶۰۶ هـ) به کسب علوم متداول پرداخت، به اصفهان رفت و در آنجا به تحصیل منطق و فلسفه همت گماشت. علاقه فراوانی به جدل و مناظره داشت، نزد صوفیان رفت و با آداب و رسوم و سیر و سلوک تصوف آشنا شد، در حکمت هندی و فلسفه خسروانی تبحریافت و در حوزه‌های علمی نام و آوازه‌ای به دست آورد، به شهردیار بکرترکیه رفت و مورد عنایت و احترام عمادالدین قره ارسلان (امیرخربوط) قرار گرفت، کتاب «الواح العمادیة» خود را به او هدیه کرد. عصر او عصر اضطراب و تشویش بود، جنگ‌های صلیبی میان شرق اسلامی و غرب مسیحی در جریان بود و دوقرن (۴۹۰-۶۹۰ هـ.ق) طول کشید، خون‌های زیادی ریخته شد و ناهنجاری و نابسامانی فراوانی به بار آورده جهان اسلام در تب و تاب این حادثه دلخراش در پریشانی به سر می‌برد، با همه این‌ها، شهاب‌الدین مقتول از شهری به شهر دیگری رفت و به حضور علما و حکما می‌رسید و بردانش خود می‌افزود. با تأثر از اوضاع بد زمانه از تظاهر بی‌زار بود و به وضع ظاهر خود نمی‌پرداخت، جامه‌های کهنه و شوخگن به تن می‌کرد، گاهی به زی‌درویشان درمی‌آمد و زمانی با شکل و قیافه و صوفیان ظاهر می‌شد. ابن رقیقه گفته است: «من و سهروردی در جامع میافارقین قدم می‌زدیم، وی جامه‌ای کوتاه، کبود و کهنه و نعلینی پاره داشت، فوطه درازی بر سرش پیچیده بود، دوستی مرا با او دید پیش آمد و در گوش من گفت: چرا با این خرابنده همراه شده‌ای؟ گفتم: خاموش شو! این مرد حکیم متأله و اصولی نامدار شیخ شهاب‌الدین سهروردی است. (۱)

مترجم آثار البلاد و اخبار العباد قزوینی می نویسد: «سهرورد شهری است مختصر به زمین کوهستان نزدیک به زنجان، و به آنجا منسوب است ابو الفتح محمد بن یحیی ملقب به شهاب الدین سهروردی که حکیمی بود دانا و تارک دنیا، مصدر عجایب امور و غرایب خوارق، مرتاض بود منقطع از خلق. بعضی از فقهای قزوین حکایت کرده که: فرود آمدم در رباطی به زمین روم در موسم سرما، شنیدم آواز قرآن را، خادم رباط را گفتم: کیست این قاری؟ گفت: شهاب الدین سهروردی. گفتم: مدتی است که او را می شنوم و اراده دیدن او می کنم، مرا نزد او ببر. گفت: هیچ کس نزد او نمی رود، لیکن وقتی که گرم می شود آفتاب، برمی آید به پشت بام و در آفتاب می نشیند، آن زمان او را ببین. پس نشستم در کنار صفه تاشیخ برآمد، دیدم بروی پشمینه یی و بر سر او نیز کلاه پشمین سیاه، برخاستم و بر وی سلام کردم و معلومش کردم که قصد زیارت او را دارم و التماس نمودم که ساعتی بامن نشیند بر کنار صفه، پس مصلاً را پیچید و به من نشست، من شروع به سخن باوی کردم و او در عالم دیگر بود. گفتم اگر غیر این پشمینه لباس دیگری پوشی چون است؟ گفت: چرکین می شود. گفتم: هرگاه چرکین شود باید شست. گفت: برای جامه شستن نیامده ام، مرا شغلی ضرورتر از این در پیش است. وی، معاصر فخرالدین رازی است، میان این هردو عزیز مباحثه ها گذشته و فخرالدین بعد از فوت او «تلویحات» او را دیده و قبول داشته و حکایت کرده که: او با جمعی نشسته بود بر کنار برکه ای، سخن از معجزات انبیا به میان آمد، بعضی گفتند: شکافتن دریا عجب معجزات است. شیخ فرمود: این معجزه نسبت به معجزات انبیا چیزی نیست و اشاره به جانب برکه کرد، پس آب به دو نیم شکافته شد آنچنان که زمین برکه نمایان گشت» (۲). عظمت فکری و بی پروایی وی در اظهار آرای حکمی و مجادلات علمی او، از یک طرف بر شهرت و دوستان او می افزود و از سوی دیگر سبب دشمن تراشی می شد.

شیخ فخرالدین الماردینی (۶۷۷-۵۹۴ هـ. ق) طبیب نامدار و شارح آثار شیخ رئیس ابن سینا نوشته است: شهاب الدین جوانی تیزهوش، سریع الانتقال و خوش سخن است در زمان خود کسی را چون او ندیده ام، می ترسم بی باکی موجب هلاکش شود» (۳).

یاقوت حموی (۶۲۶-۵۷۴ هـ. ق) نوشته است: «شیخ ابو الفتح شهاب الدین سهروردی فقیه شافعی مذهب، اصولی، ادیب و شاعر، حکیم و اهل مناظره است و هر مخاطب و خصمی را در مناظرات ناتوان می کند» (۴).

ابن خلکان (۶۸۱-۶۰۸ هـ ق) می‌نویسد: «سهروردی، حکمت و اصول فقه را نزد مجدالدین جیلی آموخت و در آن‌ها به شهرت فراوان رسید، او از دانشمندان معروف عصر خود است». (۵) به شهر حلب رفت، این شهر در آن زمان از بزرگترین مراکز علمی اسلامی بوده است، تا رسالت اشراقی و آرای فلسفی ابتکاری و نویافته خود را به سمع و نظر علمای حلب برساند، به محضر شیخ شهر «افتخارالدین» رسید و با او به بحث و مناظره پرداخت، در مدتی اندک به شهرتی فراوان رسید، ملک ظاهر (فرزند صلاح الدین ایوبی) وی را به قصر خود دعوت کرد و شخصاً به استقبال او رفت و دانش فراوان او را ستود.

فضل و بی‌پروایی او، بلای جانش شد و حسادت و عداوت علمای قشری را علیه او برانگیخت، به مدلول: «النَّاسُ أَغْدَاءُ مَا جَهِلُوا» زبان به بدگویی گشودند و او را به اظهار نظرهای ضد دینی متهم کردند. شیخ، به دلیل: «آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است» بدین تفتین‌ها و توطئه‌ها توجهی نکرد. این بی‌اعتنایی آتش کینه عالم نمایان را مشتعل‌تر ساخت، نزد ملک ظاهر آمدند و از او خواستند که سهروردی را از حلب بیرون کند. ملک ظاهر در اجرای درخواست آنان تعلل کرد، کار مخالفت بالا گرفت علمای قشری و ضد حکمت، نامه‌ای به صلاح الدین ایوبی نوشتند و به مهر و امضای جمعی اراذل و اوباش رساندند و آن را برای صلاح الدین که سرگرم جنگ بود، فرستادند تا به تنبیه شیخ جوان و گستاخ و بی‌اعتنا امر کند. صلاح الدین ایوبی به فرزندش (ملک ظاهر) نوشت: اکنون که من درگیر جنگ و ستیز با صلیبیان هستم، بهتر است به سروصدا و کشمکش‌های داخلی پایان دهی. ملک ظاهر مجلسی ترتیب داد و طرفین دعوا را فراخواند که به گفتگو و مناظره پردازند تا حق از باطل متمایز و ظاهر شود. سهروردی در کمال آرامش به پرسش‌های علمای انتقاد آنان پاسخ گفت. احاطه علمی سهروردی، خشم و کینه علمای حاضر در جلسه را افزون‌تر ساخت، گفتند: این مرد به پرسش شرعی ما، پاسخ فلسفی و صوفیانه می‌دهد و شرع و فلسفه را درهم می‌آمیزد. سهروردی با دلایل دینی و مدارک شرعی به جواب پرسش‌ها پرداخت، اما دفاعیات منطقی و مستند او، از لجاجت هوچیان و عوام فریبان نکاست، یکی از آنان گفت: تو در یکی از آثار خود نوشته‌ای که: خدا می‌تواند پیامبری غیر از رسول اسلام بیافریند، این سخن تو باطل و محال است. شیخ با متانت و استواری که شیوه و شگرد او در مناظره بود، گفت: آفرینش مخصوص ذات الهی است و آفریدن رسولی دیگر برای او محال نیست و انکار خلقت، اعتراف به عجز پروردگار است و نسبت عجز به حق تعالی باطل و محال است.

افسوس که دلایل متقن و محکم سهروردی مؤثر نیفتاد، باجنجال و مغلظه، عرصه را بر او تنگ کردند و در کمال بی‌رحمی و نادانی به الحاد و زندقۀ حکیمی مسلمان و متأله رأی دادند و مردم عوام را علیه او به شورش واداشتند و قتل و نابودی وی را خواستند. (۶)

در نحوه شهادت سهروردی نظرات مختلفی اظهار شده است، برخی می‌گویند: ملک ظاهر او را در خانه‌ای محبوس کرد تا هیاهو و غوغا خاموش شود و سهروردی حلب را ترک کند. جمعی بر آنند که: سهروردی را گرسنه و تشنه در قید و بند نگاه داشتند تا جان‌آفرین تسلیم کرد. گروهی می‌گویند: کیسه‌یی پر از زهر را بر دهان او بستند و با دست و پای بسته ره‌ایش کردند تا مسموم شد. (۷) و... در هر حال عده‌یی نادان گردهم آمدند و دانشمندی بزرگ و بلنداندیش را از میان برداشتند، شهادت سهروردی جوان در سی و هشت سالگی، با آثاری فخیم و سترگ، مرگ حکمت و تعقل و نابودی نواندیشی و دانش بود.

تاریخ شهادت شیخ اشراق را اغلب محققان ۵۸۹ هـ می‌دانند ولی مرحوم مدرّس ماده تاریخ شهادت او را به حساب حروف ابجد: «شهاب الدّین مقتول = ۵۸۱ هـ» یا «شهاب الدّین هادی اقدس = ۵۸۸ هـ» نوشته‌اند؟ (۸). برخی بر آنند که روزهای آخر عمر این بیت را زمزمه می‌کرد:

أری قَدَمی، أراقَ دَمی فَهَانَ دَمی، فَهَانَ دَمی

ظاهراً این بیت، برگرفته از دوبیت ابوالفتح بستی است:

إلی حَتَفی مَشی قَدَمی أری قَدَمی أراقَ دَمی
فَلَم أَنفَكُ مِن دَمی فَلَیسَ بِنَا فِعِ نَدَمی (۹)

گام من به مرگم می‌شتابد، می‌بینم که با هر گام خونم می‌ریزد، از ندامت جدا نبودم، پشیمانی را چه سود؟

شهاب الدّین را در مکانی به نام: «بوابة السّاری وردی» به خاک سپرده‌اند و کاتبی بر لوح قبر او نوشته بوده است:

قَدَكَانَ صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ جَوْهَرَةً مَكْنُونَةً قَدَبَرَاهَا اللهُ مِنْ شَرَفٍ
فَلَم تَكُنْ تَعْرِفُ الْآيَامَ قِيَمَتَهُ فَرَدَّهَا غَيْرَةً مِنْهُ إِلَى الصَّدَفِ

صاحب این گور، مرواریدی پنهان بود که خدا او را از عزّ و شرف خود تراشیده و صقیل داده بود

روزگار، قدر و قدمتش نشناخت و خدا آن را به صدفش باز گرداند.

پیداست، آنان که به قتل وی فتوی دادند، با درجهٔ ایمان و اعتقاد او آشنایی نداشتند و از راز و نیاز و مناجات‌های شبانهٔ او بی اطلاع بودند:

خدایا! اشراق، راه توست و ما بندهٔ تو هستیم، به توعزّت می‌یابیم و از غیر تو خوار نمی‌شویم، تو آغاز و انجامی، توانایی از تو است و توکل بر تو، ما را به انجام آنچه امر کردی یاری فرما و نعمتت را بر ما تمام تر ساز، ما را به دوستی خود موفق گردان (۱۰). ای خدای من! و خدای همهٔ موجودات، از معقولات و محسوسات، ای بخشندهٔ جان‌ها و عقل‌ها، وای آفرینندهٔ ماهیات و ارکان و اصل‌ها! ای واجب‌الوجوب، وای بخشندهٔ فیض وجود!، ای نور انوار، وای به وجود آورندهٔ سیار و ادوار! تو آن آغازی که آغازی پیش از تو نبود، و آن پایان و فرجامی که پایانی بعد از تو نخواهد بود! فرشتگان از درک عظمت و جلال تو ناتوانند، و مردم در شناخت کمال ذات تو نادانند، خدایا! ما را از تعلقات پست جسمانی برهان، و از موانع پلید و تاریکی‌ها آزادمان گردان. پرتوانارت را بر جان‌های ما بتابان، و از درخشش‌های آثار تو روان‌های ما را بهره‌رسان. خرد، قطره‌یی از قطرات دریای ملکوت تو، و نفس، شعله‌یی از شراره‌های آتش جبروت تو. ذات توفیاضِ گوهرهای روحانی، محلّ مکان‌نداری، از پیوستن و جدا شدن بی‌نیازی، و از وصل و هجر دوری، پاک‌خدایی که چشم‌ها از دیدن تو کور، و اندیشه‌ها از رسیدن به تو معذور است. ستایش و نیایش مخصوص تو، و منع و عطا از سوی تو است، جود و جاودانگی از آن تو، و ملکوت هستی در دستان تو است. (۱۱)

سهروردی و اشعار صوفیانهٔ او

شعر صوفی، پر از رمز و استعاره است و حال و هوایی مخصوص دارد، با عبارات و تعبیرات و اصطلاحات خاص از زبان و بیان دیگران متمایز می‌شود، فهم مطالب عارفانه به اهلّیت و صلاحیت ویژه‌ای منوط است به سادگی درک نمی‌شود، نمادین و غالباً آهنگین و سحرآمیز است چون اشارت را به عبارت ترجیح می‌دهند و در آوردن تلمیح به جای تصریح تعمد دارند و می‌خواهند حقایق و اسرار عرفانی را از غیر عرفا پوشیده نگهدارند (۱۲).

دکتر نصرالله پورجوادی در مورد اشعار فارسی شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول، مقاله‌ای دارند که در یکی از مجموعه مقالات ایشان (اشراق و عرفان) چاپ مرکز نشر دانشگاهی به چاپ رسیده است. ابیات فارسی آمده در «عقل سرخ» ۴ بیت، در «فی حالة الطفولية» ۳ بیت، در «مونس العشاق» ۲۳ بیت، در صفیر سیمرغ» ۳ بیت و در «لغت موران» هم ۳ بیت؛ از مجموع ۳۶ بیت موجود، فقط در رباعی زیر به نام خود تصریح کرده است:

در کنج خرابات بسی مردانند کزلوح وجود سرها می خوانند
بیرون زشتر گربه احوال فلک دانند شگفت‌ها و خر می رانند. (۱۳)

یاقوت حموی در مُعجم الأدياء می نویسد: با آنکه سهروردی اشعار زیادی دارد، متأسفانه در کتب ادبی و حکمی و آثار صوفیانه، سروده‌های زیادی از او ثبت و ضبط و نقل نشده است، آنچه موجود است، از طبع روان و ذوق فراوان وی حکایت دارد و قصیده حائیه او مشهور است (۱۴). ذیلاً عین قصیده و ترجمه آن را می آوریم:

أبدأ تحنُّ اليكُمُ الأرواحُ وَ وصَّالِكُم رِيحَانُهَا وَالرَّاحُ
وَ قلوبُ أَهْلِ وِدادِكُم تَشْتاقُكُم وَ ألي لَذِيذِ لِقائِكُم تَرتاحُ
وَ رَحْمَةٌ لِلعاشِقينَ تَكَلِّفُوا سَتِرا لِمَحَبَّةِ وَالهِوَى فَضاحُ
بالسِّرِّانِ باحُوا تُباحُ دَمائِهِم وَ كِدادِ مِاءِ العاشِقينَ تُباحُ
وَ إذا هُم كَتَمُوا تَحَدَّثَ عَنهُم عِندَ الوُشاةِ المَدَمَعِ السَّفاحُ
وَ بَدَتِ شِواهِدُ لِلسَّقِامِ عَلِيهِم فِيها لِمشِكلِ أَمْرِهِم اِيضاحُ
خَفَضُ الجِناحِ لَكُم و لَيْسَ عَلِيكُم لِلصَّبِّ فِي خَفَضِ الجِناحِ جُناحُ
فَإلي لِقائِكُم نَفْسُهُ مَرتاحَةٌ وَ ألي رِضاكُم طَرفُهُ طَمَاحُ
عُودُوا بِنورِ الوِصالِ مِنَ عَسَقِ الجِفا فَالهِجرُ ليلٌ وَالوِصالُ صَباحُ
صافاهُم فَصَفَّوا لَهُ فَعَلُّوبُهُم فِي نُورِها المِشكاةُ وَالْمِصباحُ

و تَمَتُّعُوا فَالْوَقْتُ طَابَ لِقُرْبِكُمْ رَاقِ الشَّرَابِ وَ رَقَّتِ الْأَقْدَاخُ
 يَا صَاحِ لَيْسَ عَلَيَّ الْمُحِبُّ مَلَامَةٌ اِنْ لَاحَ فِي أَفْقِ الْوَصَالِ صَبَاحُ
 لَا ذَنْبَ لِلْعُشَّاقِ اِنْ غَلَبَ الْهُوَى كِتْمَانُهُمْ فَنَمَى الْغَرَامُ فَبَا حُوا
 سَمِحُوا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا بَخِلُوا بِهَا لَمَّا ذَرَوْا اَنْ السَّمَّاحَ رِيَّاحُ
 وَ دَعَاهُمْ دَاعِيَ الْحَقَائِقِ دَعْوَةٌ فَعَدُوا بِهَا مُسْتَأْنِسِينَ وَرَاحُوا
 رَكِبُوا عَلَى سُنَنِ الْوَفَا وَ دُمُوعُهُمْ بَحْرٌ وَ شِدَّةُ شَوْقِهِمْ مَلَّاحُ
 وَاللَّهِ مَا طَلَبُوا الْوُقُوفَ بِبَابِهِ حَتَّى دَعُوا وَ أَتَاهُمُ الْمِفْتَاحُ
 لَا يَطْرُبُونَ لِغَيْرِ ذِكْرِ جَبِيهِمْ أَبَدًا فَكُلُّ زَمَانِهِمْ أَفْرَاحُ
 خَضَرُوا وَ قَدِ غَابَتْ شَوَاهِدُ ذَاتِهِمْ فَتَهَتَّ كُوا لَمَّا رَأَوْهُ وَ صَاحُوا
 أَفْنَاهُمْ عَنْهُمْ وَ قَدْ كُشِفَتْ لَهُمْ حُجُبُ الْبِقَا فَتَلَا شَتِ الْأَرْوَاحُ
 فَتَشَبَّهُوا اِنْ لَمْ تَكُونُوا مِثْلَهُمْ اِنْ التَّشْبِيهُ بِالْكَرَامِ فَلَاحُ
 قُمْ يَا نَدِيمِ اِلَى الْمَدَامِ فَهَاتِهَا فِي كَأْسِهَا قَدْ دَارَتْ الْأَقْدَاخُ
 مِنْ كَرَمِ اِكْرَامِ بَدَنٌ دِيَانَةٌ لَا خَمْرَةَ قَدَدَاسِهَا فَلَاحُ (۱۴)

جان‌ها جاودانه مشتاق شما و بیوندتان گل و مل جان‌هاست
 دل دوستان آرزومند شما و لذت دیدارتان آرامش روان‌هاست
 به عاشقان رحمت آرید و مهر ورزید کتمان عشق و محبت رسوایی آرد
 خون کاشفان را ز مباح است چنانکه خون عاشقان مباح است
 اگر راز را کتمان کنند، اشک ریزان آن را نزد بدگویان فاش و بر ملا می‌کند
 نشان‌های بیماری عشق بر عاشقان پدیدار است و روشنگر دشواری کار آنان است
 فروتنی به سود شماست، نه به زیان شما در جریان عشق، فروتنی گناه است
 جان عاشق به دیدارتان آرزومند و چشم او به رضای شما آزمند است

از تاریکی جفا به نور وصل بازگردید
 با پاکان، پاکدل و صافی باید بود که
 بهر مند شوید که وقت به قرب شما خوش است
 ای هشیاران! بر عاشق ملامتی نیست
 با غلبه عشق، کتمان راز بر عاشقان گناه نیست
 به جان دلدادگان رحم آرید و بخل نورزید
 دعوت کننده حقایق آنان را فراخواند
 عاشقان بر کشتی های وفا سوارند
 به خدا سوگند، خواهان درنگ بر سرای او نبودند
 عاشقان، تنها به یاد معشوق شامان می شوند
 دور و غایب از شواهد ذات خود، حاضر شدند
 آنان را از خود فانی ساخت و پرده های بقادر افتاد
 خود را به مشاهده همانند کنید، اگر چه مثل آنان نباشید
 ای همدم من! بر خیز و باد و جام بیاور
 باده یی از بوتۀ کرامت و در خُم دیانت
 در ابیات زیر از وجود مادی خود شکایت دارد و گویی به مرگ زودرس خود ملهم شده
 است:

أَقُولُ لِحَارَتِي وَالذَّمْعُ جَارِي
 وَ لِي عِزْمُ الرَّحِيلِ عَنِ الدِّيَارِ
 ذَرِبْنِي أَنْ أَسِيرَ وَلَا تَنُوحِي
 فَإِنَّ الشُّهْبَ أَشْرَفُهَا السَّوَارِي
 وَأَنْسَى فِي الظَّلَامِ رَأَيْتُ ضَوْءًا
 كَأَنَّ اللَّيْلَ بُدِّلَ بِالنَّهَارِ
 إِلَيَّ كَمَا أَجْعَلُ الْحَيَاتِ صَحْبِي
 وَالسِّي كَمَا أَجْعَلُ التَّنِينِ جَارِي
 وَأَرْضِي بِالْأَقَامَةِ فِي فَلَاةٍ
 وَفِي طُلُومِ الْعَنَاصِرِ أَيْنَ دَارِي
 وَيَبْدُولِي مِنَ الزُّورِ بَرْقًا
 يُذَكِّرُنِي بِهَا قُرْبُ الْمَزَارِ
 إِذَا أَبْصَرْتُ ذَاكَ النُّورِ أَفْنِي
 فَمَا أَدْرِي يَمِينِي عَنِ يَسَارِ (۱۵)

با اشک ریزان به همدم خود می‌گویم:
 رهایم کن تا بروم و گریه نکن
 در تاریکی نوری دیدم
 تاکی با ماران هم‌نشین شوم
 به اقامت در بیابان خرسندم
 از سمت بغداد برقی پدیدار شد
 وقتی آن نور را دیدم، فنا شدن
 و راست و چپ خود را ندانستم
 و تاکی با اژدها همسایگی کنم
 در تاریکی‌های مادی سرایی ندارم
 و نزدیک شدن به گور و مرگ را یادم آورد

در ابیات زیر، گویی قصیده «عینیّه» ابن سینا را با مطلع: هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ / وَرَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَ تَمَنُّعٍ، در نظر دارد. خود را به گنجشکی تشبیه می‌کند که در قفسی زندانی است و آرزو دارد که به پرواز درآید و آنچه نادیدنی است آن بیند:

قُلْ لِأَصْحَابِي رَأُونِي مَيِّتًا فَبَكُونِي إِذْ رَأُونِي حَزَنًا
 لَا تَطُنُونِي بَأَنِّي مَيِّتٌ لَيْسَ ذَا الْمَيِّتِ وَاللَّهِ أَنَا
 أَنَا غُصْفُورٌ وَ هَذَا قَفْسِي طِرْتُ مِنْهُ فَتَخَلَّى رَهْنًا
 وَ أَنَا الْيَوْمَ أَنَا جِي مَلَأٌ وَ أَرَى اللَّهَ عَيَانًا بِهِنَا
 فَاخْلَعُوا الْأَنْفُسَ عَنْ اجْسَادِهَا تَكْرُونَ الْحَقَّ حَقًّا بَيْنَنَا
 لَا تَرَعَكُمُ سَكْرَةُ الْمَوْتِ فَمَا هِيَ إِلَّا كَانْتِقَالٍ مِنْ هُنَا
 غُنْصُرُ الْأَرْوَاحِ فِينَا وَاحِدٌ وَ كَذَا الْأَجْسَامِ جِسْمٌ عَمَّنَا
 مَا أَرَى نَفْسِي إِلَّا أَنْتُمْ وَ اعْتَقَادِي أَنْكُمْ أَنْتُمْ أَنَا
 فَارْحَمُونِي تَرَحَّمُوا أَنْفُسَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنْكُمْ فِي أَثْرِنَا
 مَنْ رَأَى فَلْيَقُوْ نَفْسَهُ إِنَّمَا الدُّنْيَا عَلَى قَرْنِ الْفَنَّا
 وَ عَلَيْكُمْ مِنْ كَلَامِي جُمْلَةٌ فَسَلَامٌ لِلَّهِ مَدْحٌ وَ ثَنَانًا (۱۵)

هرگاه مرا غمگین دیدید، برایم گریه کنید
به خدا سوگند که آن مرده، من نیستم
از آن قفس پریدم و از گرو آن رها شدم
و خدا را به عیان در این جا می بینم
تا حق را به روشنی ببینید
که مرگ، چیزی جز انتقال از اینجا نیست
و نیز همه تن ها یک تن است
و اعتقاد این است که شما من هستید
بدانید که شما در پی ما آینده اید
که دنیا بر شاخ محور نیستی می چرخد
سلام خدا، ستایش و نیایش است

به یارانم که مرا مرده دیدند، بگو:
گمان نکنید که من مرده ام
من گنجشکی هستم این قفس من است
امروز آشکارا نجوا می کنم
جانها را از تنهایشان رها کنید
تلخی مرگ شما را نترساند
عنصر جانها در ما یکی است
خود را جز شما نمی بینم
به من رحمت آرید تا به خود رحم کرده باشید
هرکس مرا دید، خود را نگاه دارد
تمام سخنم با شما این است که



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پاورقی، منابع و مأخذ

- ۱- السهروردی، بقلم سامی الکیالی، دارالمعارف، مصر، ص ۱۵.
- ۲- ترجمه آثار البلاذور اخبار العباد، اثر محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح دکتر سید محمد شاهمرادی، ج ۲، دانشگاه تهران، ص ۱۶۲.
- ۳- السهروردی، بقلم سامی الکیالی، ص ۲۰.
- ۴- کتاب ارشاد الاریب الی معرفة الادیب المعروف بمعجم الادیاء، لیاقوت الرومی، د.س. مرجلیوت، مصر، ج ۷، ص ۲۶۹.
- ۵- وفيات الاعیان، لابن خلکان، حقه محمد محیی الدین عبدالحمید، دارالنهضة، ج ۵، ص ۳۱۲.
- ۶- السهروردی، سامی الکیالی، ص ۲۴ به بعد.
- ۷- همان، ص ۲۹.
- ۸- ریحانة الادب، محمد علی مدرس، خیام، ج ۳.
- ۹- معجم الادیاء، ص ۲۷۱، وفيات، ص ۳۱۶، ج ۵.
- ۱۰- السهروردی، به نقل از المشارع و المطارحات، ص ۱۹۶، مجموعة آثار، ج ۱، انجمن فلسفه ایران.
- ۱۱- السهروردی، ص ۴۶، به نقل از نسخه خطی محفوظ در دارالکتب المصریه، رقم ۴۴۸.
- ۱۲- ر.ک: زبان تصوف، دکتر جواد برومند، پاژنگ.
- ۱۳- اشراق و عرفان، دکتر نصرالله پورجوادی، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۱۱۴ به بعد.
- ۱۴- وفيات، ج ۵، ص ۳۱۴ و ۳۱۵.
- ۱۵- این دو فقره را، سامی الکیالی، بی ذکر مأخذ، آورده است.

Master of Illumination(Eshragh) and his poems.

Dr.Ghasem Ansari

Takestan azad university- Academic member

Abstract:

In this writing it is tried to speak alittle about Master's science trips and his debate with Halab's scientists, his martyrdom qualification,his suffering and painful life and his idea about clothing and food.And with a short glance it is tried to transfer and translate his persian poems,some important parts of his remaining Arabic poems, his calling and confidential prayer.His opinion about gnostic and sufi language is brought too.

Key words:

Master of shahabodin Sohrevardi,Maraghe,Isfahan,virgin land,Halab,rom, Faghih Ghazvini, the garb of persian poem,Arabic poems, sufi language.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی